حضرات خمسه

فروهر، نصرت الله

غور در دریای شکوهمند و پر تلاطم‏ عرفان نظری،که در واقع همان شرح‏ تجارب باطنی و اشراقات قلبی اهل معنا به زبانی منظم و پاکیزه است،شور و لذتی‏ عمیق و وصف ناشدنی دارد.مقاله حاضر تحقیقی است درباره یکی از مسایل مهم‏ و دشوار این دانش یعنی«حضرات‏ خمسه»که به خامه محققی دانشمند و فرهیخته به رشته تحریر در آمده است. موضوع محوری این نوشتار تجلی‏های‏ حضرت باری در عوالم گوناگون است. حضرت حق را که وجود مطلق یا حقیقة الحقایق است در هر عالمی از عالم‏های‏ گوناگون تجلی و ظهوری است،که به آن‏ تجلی‏ها حضرات،گویند.تعداد این‏ حضرات پنج است که به نام حضرات‏ خمسه معروف شده و هر حضرت را یک‏ عالم گویند.

حضرت اول یا عالم هویت غیب مطلق که‏ همان حقیقة الحایق است،غیر قابل اشاره است‏ و از آن حضرت به هیچ نوع عبارت نتوان کرد،و عقل و فهم را به پیرامون سرادقات کبریایی او راه‏ نیست،بلکه تنها این اندازه از آن حضرت بر ما کشف شده است که گوییم:در این عالم حق‏ تعالی از ذات خود به ذات خود تجلی فرمود،آن‏ تجلی او،«حضرت احدیت»بود نه از امری‏ خارج یا فیضی زاید بر ذات خود،و بدان تجلی‏ در خود«نفس رحمانی»ظاهر کرد که آن هیولای‏ کلیه است،و این علم ذات است به ذات خود و هرچه در اوست.اهل معرفت آن را«تعین اول» گویند.و جمیع اعیان ثابته در حضرت این علم‏ به صورت عقل هویدا شد،که:«اول ما خلق الله‏ العقل»همه معلومات صورت این عقل اول‏ است.

اگر ذات باری را-جل ذکره-به این‏ معلومات نسبت دهی،جملگی آن معلومات، صفات ذات باری است.و ذات متعالی را چون با هر یکی از این صفات،نسبت‏ اعتبار کنی،اسمی از اسم‏های حق ظاهر گردد.و این ظهور در تنزل از حضرت احدیت‏ به حضرت و احدیت بود که حضرت دوم‏ است،و آن را حضرت الهیت نیز نامند،و این‏ حضرت«عالم جبروت»است که مبدأ کثرات‏ و حضرت اسماء است.

(شرح فصوص خواجه پارسا ص 7)

«اسماء سبعه»

نخستین صفتی که در حضرت الهیت یا عالم‏ جبروت ظاهر شد و از بطون به ظهور پیوست‏ «علم»بود با ظهور علم جمیع اعیان در آن‏ حضرت ظاهر گشت،حضور علمی و اسم‏ «علیمی»پدید آمد.

چون اقتضای حکمت الهی به ترجیح وجود اعیان بر عدم اعیان جاری شد«ارادت»ظاهر شد و اسم«مریدی»مفهوم شد.

سپس علم حق با استیلا قرین شد،و چون به‏ ایجاد اعیان(وجود علمی بخشیدن)پیش از وجود عینی و خارجی آنها حکمتش جاری شد (قدرت)پس اسم«قدیری»ظاهر شد.

از مشاهده وجود اعیان ثابته(وجود علمی) پیش از ظهور عینی آنها در علم حق،صفت بصر پدید آمد،و اسم«بصیری»پیدا شد.

اعیان ثابته به زبان استعداد خود از ذات الهیت‏ درخواست کردند که:وجود عینی آنها را از برای‏ هرچه که مظهر آن هستند به ظهور رساند،پذیرش‏ درخواست اعیان ثابته از حضرت الهیت را سمع‏ خوانند که از آن اسم«سمیعی»پدید آمد.

پس از درخواست اعیان و پذیرش حق و تعلق‏ اراده ذات حق به ظهور عینی اعیان و ملازمت آن‏ با کاف و نون امر«کن»پدید آمد و آن اعیان‏ «فیکون»شد این حالت را کلام گویند و از آن اسم‏ «متکلم»به ظهور پیوست و چون صفت‏های‏ شش گانه علم،اراده،قدرت،بصر،سمع، کلام مترتب بر حیات و هستی بود لذا اسم«حی» مقدم اسماء شد و بعد از متکلم قرار گرفت.این‏ اسماء را«اسماء سبعه یا ائمه اسماء»گویند،که‏ به هیچ حال از ذات حق جدا نیستند.لذا این‏ اسامی را«اسماء ذات»شمارند.به جز اسم‏ متکلم که اقتضای دو گانگی می‏کند که مخاطب‏ و مخاطب لازم دارد به همین دلیل آن را از اسماء صفات به شمار آورند.(1)

باید افزود که هرچه کثرت افزاید،تنزل و تجلی نیز افزاید،و هر تنزلی فراخور خود عالمی‏ دارد که وجود در آن عالم به تعینی دیگر ظهور می‏کند و خود را به خود می‏نماید.

پس از حضرت و احدیت و الهیت که عالم‏ جبروت بود،تنزل به عالم یا حضرت لوح‏ محفوظی که همان«نفس ناطقه»و عالم«امر» است افتاد که آن را«عالم ملکوت» گویند.(خواجه پارسا ص 9)

اگر نیک توجه کنی این نفس ناطقه همان عقل‏ است.اما به اعتبار ادراک کلیات و تجردی که‏ داشت.آن را«عقل»خوانند.

و اگر نفس ناطقه را به اعتبار ادراک جزئیات‏ و تعلقات که به اجرام آسمانی(فلکی)دارد در نظر آوری«نفس»گویند تا چنان شود که صور کلیه متصفه عقلیه ظاهر شود،و در«نفس‏ منطبعه»به صور جزییه ظهور کند،و جزییات‏ بدان کلیات محفوظ گردد،و کلیات در عالم‏ شهادت به جزییات مضبوط ماند.(2)

اگر نفس منطبعه را مجرد از نفس ناطقه در نظر آوری آن را«عالم مثال»گویند،و در عالم مثال‏ هر موجودی را(اعم از مجرد و غیر مجرد)مثالی‏ است که به حواس باطن می‏توان آن را درک کرد، و کشف ارباب کشف و شهود در آن عالم است.

وجود ذات حق تنزل دیگری نیز از عالم‏ ملکوت به عالم ملک(فروتر)دارد،و آن تنزل، ظهور هویت او در مظاهر صورت‏های گوناگون‏ است،ابتدای عالم ملک عرش و کرسی؛و اجسام عنصری و صورت‏های مرکبات معادن و نبات و حیوان انتهای عالم ملک است.

(شرح فصوص پارسا ص 9)

ای آنکه حدوث و قدمت اوست همه‏ سرمایه شادی و غمت اوست همه

تو دیده نداری که به خود درنگری‏ ورنه ز سرت تا به قدم اوست همه

خورازمی در شرح فصوص الحکم از تنزل‏ حضرت ذات حق با عباراتی ویژه سخن‏ می‏گوید:

1-حضرت هویت.عبارت است از ملاحظه‏ ذات بی‏اعتبار ماعدا،و قطع نظر از ماعدای او، این حضرت را غیب الغیوب غیب الغیب،ابطن‏ کل باطن،و هویت مطلق گویند.

2-حضرت احدیت،عبارت است از \*حضرت اول عالم هویت غیب‏ مطلق است.درباره این حضرت‏ به هیچ نوع عبارت نتوان کرد و عقل و فهم را به سرادقات‏ کبریایی او راه نیست.تنها این‏ اندازه بر ما کشف شده است که‏ در این عالم حق تعالی خود به‏ ذات خود تجلی فرموده است.

ملاحظه ذات به شرط قطع نظر از جمیع ما عدا، و این حضرت را بدان سبب احدیت گویند که‏ کثرت در او مستهلک است و احکام آن کثرت‏ در ازای ظهور سلطنت وحدت مستور.این‏ حضرت را علم مطلق،حضرت وجود، حضرت جمع،مرتبه عما،حقیقة الحقایق، جمع الجمع نامند.

بدان لحاظ حقیقة الحقایق گویند که جمیع‏ حقایق و ماهیات در آن ذات قیام دارند.و جمع الجمع بدان لحاظ گویند که اسماء و صفات‏ در آن حضرت جمع هستند.در این حضرت هیچ‏ تنزیه بدون شایبه تشبیه و هیچ تشبیه بدون غائله‏ تنزیه دست ندهد.که:کمال الاخلاص نفی‏ الصفات عنه

3-حضرت و احدیت عبارت است از ملاحظه ذات با جمیع اسماء و صفات،این‏ حضرت را مرتبه الوهیت،مقام جمع غیب‏ مضاف،مرتب ربوبیت گویند به اعتبار آن که به‏ اعیان و حقایق که مظاهر اسماء و صفات حضرت‏ حقند در خور استعدادشان کمال می‏بخشد.

الف-اگر ذات حق به شرط ثبوت‏ صورت‏های علمی ملاحظه شود آن را مرتبه اسم‏ باطن مطلق و اول و علیم گویند که رب اعیان‏ علمیه ثابته است.

ب-اگر ذات ما به شرط کلیات اشیاء فقط ملاحظه شود آن را مرتبه رحمن گویند که رب‏ عقل اول است و عقل اول را لوح قضا،ام‏ الکتاب،قلم اعلی گویند.

ج-اگر ذات به شرط آنکه کلیات در وی، جزییات ثابت مفصل خواهند شد بدون آنکه‏ جزییات در آن کلیات محتجب و پنهان باشند آن‏ را مرتبه رحیم گویند که رب نفس کلیه است و نفس کلیه را لوح قدر،لوح محفوظ و کتاب مبین‏ گویند.

د-اگر ذات را ملاحظه کنند که صورت‏های‏ مفصل در آن همان جزییات در حال تغییر هستند آن را مرتبه محیی گویند که رب نفس منطبعه‏ (نفس ایجاد کننده نهاد)در جسم کلی است و آن‏ را«لوح محو اثبات»گویند.

هـ-اگر ذات را ملاحظه کنند به شرط آنکه‏ پذیرنده و قابل صورتهای روحانی و جسمانی‏ باشد آن را مرتبه اسم قابل گویند که رب هیولی‏ کلیه است،و آن را«کتاب مسطور ورق منشور» گویند

و-اگر ذات به اعتبار تأثیر و تأثر ملاحظه کرده‏ شود،آن را مرتبه اسم فاعل گویند که به معنی‏ موجد و خالق است و رب طبیعت کلیه است.

ز-اگر ذات را به اعتبار و شرط صورتهای‏ مجرد روحانی ملاحظه کنند،مرتبه اسم علیم و مفصل و مدبر گویند که رب عقول و نفوس ناطقه‏ است.

«روح القدس چیست؟»

آنچه در اصطلاح فلاسفه و حکما بدان عقل‏ مجرد گویند در اصطلاح اهل الله یا صوفیان آن‏ را روح گویند و از اینجاست که عقل اول را روح‏ القدس گویند.

و آنچه که در اصطلاح حکما بدان نفس مجرد گویند در اصطلاح اهل الله قلب خوانده می‏شود به شرطی که کلیات در آن مفصل باشد و قلب‏ آنها را به شهود عیانی ببیند.اما مرادشان از «نفس»نفس حیوانی مورد نظر است نه نفس‏ مجرد.

(شرح خصوص خوارزمی ص 20)

حافظ از همین دیدگاه است که به روح القدس‏ که همان عقل اول است و فیض بخض عالم وجود است اشاره می‏کند که

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‏کرد

ح-اگر ذات به شرط صورت‏های حسی و ظاهری ملاحظه شود آن را مرتبه مصور گویند که رب عالم خیال مطلق و مقید است.

ط-اگر ذات به شرط صورت‏های حسی‏ شهادتی(حسیه شهادتیه)در نظر گرفته شود مرتبه‏ اسم ظاهر مطلق و اسم آخر گویند که رب ملک‏ است.

و مرتبه انسان کامل عبارت از جمع جمیع‏ مراتب الهیه کونیه از عقل و نفوس کلیه و جزویه‏ و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود.

و این مرتبه انسان کامل را از لحاظ همانندی‏ با مرتبه الهیه مرتبه عما نیز گویند و فرق آن دو در ربوبیت و مربوبیت است بدین سبب سزاوار خلافت حق(خلیفة الله)و مظهر و مظهر اسماء و صفات جناب حق مطلق است.

(شرح خوارزمی ص 20)

در نظر خواجه محمد پارسا نیز در مراتب‏ تنزلات چهارگانه،که همان مظاهر هویت وجود ذات حق است،انسان در آخرین مرحله جای‏ می‏گیرد(هو الاخر)و ترتیب تنزلات به شرح زیر است:

مرتبه نخست:«عقل اول»که همان«نفس‏ رحمانی»است(هو الاول).و چون اعیان ثابته‏ در مقام حضرت«احدیت»که از آن مرتبه با«علم‏ ذات به ذات خود»تعبیر می‏شود همان‏ صورت‏های حقایق اسماء الهی یا خود نفس‏ اسمای الهی است که در این مرتبه قرار دارند و مرحله جمع آنهاست که در مرحله احدیت عین‏ ذات هستند و در مرتبه بعد یعنی واحدیت از لحاظی عین ذات هستند و از وجه دیگر غیر از واحدیت هستند.با این بیان معلوم می‏شود که‏ ذات به هنگام مشاهده مظاهر در اعیان ثابته، شاهد ذات خود بود و در ذات خود اسماء و صفات را مشاهده می‏نمود،به حکم اولیت و باطنیت(هو الاول و الباطن)،اما به هنگام تنزل‏

به مظاهر هویت خود،خواست مشاهده‏ ظاهریت خود در آخریت کند.پس ذات حق در مظاهر مشاهده کرد(هو الظاهر و الباطن)،تا اول‏ به آخر و باطن به ظاهر پیوست.

مظهر این مرتبه و آیینهء آن درجه،مرآت وجود انسان بود،زیرا به سبب نسبت جمعیت وجودی‏ (خلاصه هستی)استعداد این معنا را داشت که به‏ وجود وی،سر حق بر حق ظاهر گردد که:انی‏ جاعل خلیفة الارض و غیب مطلق در مشاهد شهادت مطلقه عیان شود.پس ایجاد وجود انسانی برای این معنا بود تا آینه نمای ذات حق‏ باشد.شرح فصوص الحکم،پارسا،ص 22 در متن فصوص الحکم در این مقام چنین آمده‏ است:

و ان فیها فیما تزعم الاهلیة لکل منصب عال‏ و منزلة رفیعة عند الله،لما عندها من الجمعیه‏ الالهیة به درستی که در نشات انسانی شایستگی‏ و اهلیت هر منصب بلند و عالی که ذات حق‏ داراست،هست برای آن که آنچه در اوست از همان جمعیت الهیت است که او همان را در خود می‏یابد.

حصول جمعیت الهیت در انسان از سه لحاظ است:

1-راجع به جناب الهی است که حضرت‏ واحدیت است،چون هر موجودی از آن مرتبه‏ بدون واسطه بهره دارد.

2-راجع به حضرت امکانیه است که جامع‏ همه حقایق ممکنات است،و آن(مقام)امکان‏ بین ربوبیت و بربوبیت و عبودیت است،و آن‏ حضرت را حضرت«جمع وجود»گویند و این‏ مرتبه«انسان کامل»است.

3-از لحاظ طبیعت کلیه،که آن مبدا فعل و انفعال و قابل جمله تاثیرات اسماء است(یعنی‏ استعداد ویژه‏ای که بدان پذیرنده جمیع قابل‏های‏ علوی و سفلی است)

(شرح فصوص الحکم،پارسا ص 27) خواجه محمد پارسا درباره همین فیض و تجلی می‏نویسد.

چون حق-جل و علا-از ذات خود به ذات‏ خود تجلی کرد،همه اسماء و صفات خود در ذات خود مشاهده کرد،خواست تا مجموع را در حقیقتی مانند مرآت مشاهده فرماید انسان‏ کامل را ایجاد کرد در حضرت علم خود،و به‏ نظر لطف در وی نگریست،و حقایق عالم را به‏ طریق اجمال بدید،و باز در حضرت عین که عالم‏ شهود است او را و آنچه تبع وجود او بود-از حقایق عالم-وجودی مفصل بخشید،پس جمله‏ اعیان ثابته گشتند،و وجود انسان کامل عین‏ نخستین بود یعنی انسان کامل همان انسان عینی‏ بود که همه حقایق عالم بدو دیده شد و او سبب‏ وجود همه گشت.

پس ازلیت انسان کامل به اعتبار وجود علمی‏ است که از ازل در ذات حق بود،و چون این کون‏ جامع که همان انسان است در خارج موجود گشت،عالم به وجود او تمام شد.و چون انسان‏ کامل محل نقش‏های اسماء الهی و حقایق کونی‏ است،بدین سبب مقام خلافت او را مسلم‏ است.

(شرح فصوص الحکم خواجه پارسا ص 30)

و چون حق-عز شانه-انسان را ختم عالم و خلیفه گردانید،پس هرچه در صورت الهیت بود از اسماء و صفات(صورت حق)در این نشأت‏ ظاهر شد و این کمالات در وی پدید آمد و به‏ وجود عینی مرتبت احاطت و منزلت جمعیت را جامع شد.لذا با این جمعیت بود که ظهور او بر ملائک حجت شد که«یا آدم أنبئهم باسمائهم»، چون عالم به جملگی و کل خود مظهر و صورت‏ الهی است‏[در حالت تفصیل‏]،انسان کامل نیز مظهر و صورت الهی است(در حالت مجمل)و چون انسان کامل مظهر اسم«الله»است‏ همچنانکه همگی اسماء از الله استمداد کنند، همچنان نیز همگی موجودات کمالات خود از مرتبه انسان کامل یابند.

همان ص 33

اما مشاهده ذات حق و تجلی او بی مکاشفه‏ نبود،و مکاشفه‏ای هم باشد که بدون مشاهده و تجلی باشد.

به نظر نویسنده کشاف اصطلاحات فنون‏ مشاهده بی تجلی مشکل است زیرا تجلی عبارت‏ از ظهور ذات و صفات الوهیت است پس لاجرم‏ مشاهده بی تجلی نبود.

و سپس می‏افزاید:

تجلی،انکشاف شمس حقیقت حق است‏ «تعالی و تقدس»از عیوب غیوم صفات بشری.

و استتار،احتجاب نور حق است به ظهور صفات بشری و تراکم آن.

تجلی سه نوع است:تجلی ذات،تجلی‏ صفات،تجلی افعال.

اولین تجلی بر سالک تجلی افعال است،زیرا افعال آثار صفاتند و صفات مندرج در تحت‏ ذات،پس افعال به خلق نزدیکتر از صفاتند و صفات نزدیکتر از ذات.

دومین تجلی بر سالک تجلی صفات است. و سومین تجلی،تجلی ذات

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

شهود تجلی افعال را محاضره.و شهود تجلی صفات را مکاشفه و شهود تجلی ذات را مشاهده گویند.(3)

با توجه به مطالبی که از نظر گذشت تنزل و تجلی ذات حق در عالم شهادت تا عالم انسانی‏ همان عطا و بخش و فیض و عنایت او است که با تنزل به مظاهر هویت ذات،آنرا آیینه تمام نمای‏ خود ساخت،لذا هرچه در ذات حق وجود دارد در آیینه نیز موجود است در آن صورت آینه مظهر و مجلای ذات حق است.

و سنت الهی چنان رفته است که هر چیزی‏ که به وجود موجود گشت،در آن چیز قابلیت‏ روح الهی هست،زیرا حیات و کمال آن چیز به‏ روح است و این استعداد پذیرش روح را آیه‏ «نفخت فیه من روحی»تایید می‏کند،و منظور از آن«دمیدن روح»افاضه و عطا و بخشش ذات‏ حق است که آنرا به کالبد می‏بخشد و این همان‏ فیض مقدس است که از مرتبه حضرت اسماء و صفات افاضه می‏شود،به عبارت دیگر«نفخ» بخشش استعداد به موجودی است،که پذیرنده‏

\*ابن عربی می‏گوید:خداوند سبحان پس از خلق آدم و اهدای‏ لباس کرامت و خلافت بدو،او را به صفات خویش متصف گردانید و علم خلافت او را بر همه عالم‏ گسترد و آدم را بر آنچه که در حقیقت وی از اسرار الهی و معارف حقیقی به ودیعه نهاده‏ بود آگاه ساخت.

آن بخشش بوده باشد و در صورت نبودن‏ استعداد پذیرندگی،از آن بی‏بهره خواهد بود و تنها وجود است که می‏تواند قابل و پذیرنده‏ باشد،اما وجود به خود موجود نیست،بلکه‏ عطا و بخشش وجود به سبب فیض اقدس که‏ همان تجلی ذات بر خود ذات بوده موجود شده‏ است.در آیه،مراد از«سوتیه»پذیرندگی فیض‏ اقدس است،که در آن آغاز تجلی ذاتی بر پیدایش وجود بوده است.حاصل کلام آنکه‏ فیض اقدس که همان نفس رحمانی است،از حضرت احدیت به موجودات در مرتبه‏ واحدیت وجود را ارزانی می‏دارد،فیض‏ مقدس از حضرت واحدیت که منشاء اسماء و صفات است،روح را به موجودات می‏بخشد و ظرف تهی آنها را از خود پر می‏کند تا شایسته‏ کمال باشند و فیض هرگز زایل نمی‏شود،زیرا اگر یک لحظه قطع شود همه موجودات کونی‏ لباس عدم می‏پوشند و نه موجود علمی باقی‏ می‏ماند و نه موجود عینی.این بخشش و عنایت‏ حق،تنها برای پذیرش فیض مقدس است و آن،همان تجلی دایمی از حضرت اسماء و صفات است که همان واحدیت است.و خلافت اللهی انسان،در همین نهفته است که‏ شایستگی و اهلیت آنرا داشته است.

اما تجلی حق که عطا و موهبت ذات او به‏ عالم‏ها و مراتب فروتر است بر دو نوع است:

1-اگر منشأ موهبت و عطا ذات حق بوده‏ باشد آن را فیض اقدس گویند.از این فیض‏ می‏توان به مقام احدیت ذات اشاره کرد که فیض‏ و تجلی و عطای ذات خود بر ذات خود بود و از این عطا و موهبت اعیان ثابته و استعدادت پدیدار شدند.

ابن عربی می‏فرماید:

اعلم ان العطایا و المنح الظاهرة فی الکون علی‏ ایدی العباد(ظهور عطا بر دست مظاهر آن یعنی‏ عباد)و علی غیر ایدیهم علی قسمین:منها ما یکون عطایا ذاتیة و عطایا اسمائیة.و تتمیز عند اهل الاذواق!

2-عطایای اسمایی،که مبدا آن اسم یا صفتی‏ باشد،مثلا منعم،منتقم که از نعمت یا نقمتی‏ است به کسی که مستوجب آن است،می‏رسد. و تشخیص این دو نوع عطا و موهبت را اهل ذوق‏ می‏توانند،زیرا آنچه در مقام قلب و روح بر ایشان‏ تجلی می‏کند.آن را با رأی نافذ خود می‏توانند به مقام نفس تنزل داده و دریابند.

و چون انسان کامل مظهر و مظهر اسم«الله» و نیز مظهر صورت الهی است(مرتبه اسماء و صفات)و به لباس خلافت متجلی است.لذا ابن‏ عربی می‏فرماید:

انه سبحانه و تعالی-اطلعه علی ما اودع فیه و جعل ذلک فی قبضتیه:القبضته الواحدة فیها العالم،و القبضة الاخری فیها آدم و نبوه،و بین مراتبهم فیه.

و خداوند سبحان پس از خلق آدم و اهدای‏ لباس کرامت و خلافت،او را به صفات خویش‏ متصف گردانید و علم خلافت او بر همه عالم‏ گسترد،و آدم را بر آنچه که در حقیقت وی از اسرار الهی و معارف حقیقی ودیعه نهاده بود آگاه‏ ساخت که:علم آدم الاسما و کلها و این آگاهی‏ همان آگاهی علم اسماء است که با واژه اطلعه‏ بیان شده است.

اما مراد از«قبضتین»صفت«فاعلیت و قابلیت»است که عالم و گیتی«ید قابله»بود و آدم«ید فاعله».زیرا آدم در عالم تصرف‏ می‏کند و این تصرف در نتیجه آگاهی به علم‏ اسماء است،چنانکه اسامی و صفات ذات‏ حق در عالم ایجاد صور می‏کند،آدم نیز از آن‏ قابلیت برخوردار است.پس هر فیضی که از احد به عالم هستی فیضان می‏کند،همان‏ تجلی و فیض در انسان کامل نیز ممکن است، یعنی تجلی شهودی ذات حق در انسان کامل‏ نیز وجود دارد.پس:

\*ابتدای عالم ملک عرش و کرسی‏ و انتهای آن اجسام عنصری، صور مرکبات،معادن،نباتات و حیوانات است.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‏کرد

برای تأیید مطالب بالا بهترین شاهد مثال و مستند حدیث قدسی است که فرمود:

لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه‏ فاذا اجبته کنت سمعه الذی یسمع به،و بصره‏ الذی یبصر به،و لسانه الذی ینطق به ویده التی‏ یبطش بها...ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته‏ رک:اصول کافی ج 2 ص 352.کتاب ایمان و کفر حدیث 8 و شرح فصوص الحکم خوارزمی‏ ص 350 و چون حضرت عیسی که او را «روح الله و کلمة الله»گفته‏اند در ادبیات صوفیانه‏ مظهر ذات حق و نمونه انسان کامل است به همین‏ سبب خواجه پارسا در شرح فصوص الحکم او را مظهر اسم جامع الهی یا احدیت می‏داند.و چون اسم صفت را پدید می‏آورد و اسم و صفت‏ که از ذات احدیت جاری است ایجاد صورت‏ می‏نماید پس حضرت عیسی می‏تواند همان‏ نسبت را در خود داشته باشد.چنانکه در قرآن‏ بدان اشاره رفته است(4)

چون ارواح نخستین مظاهر اسم«رب» هستند،و ذات حق به وسیله این ارواح مظاهرش‏ را تربیت می‏کند و اول صفتی که به حب وجود لازمه ارواح است«حیات»است که اصل همه‏ صفات وجودی است و هر چیز روح خاص دارد که از«رب»بر او فایض می‏گردد که متناسب‏ مظهریت آن چیز است،لذا روح نخستین در وجود ناسوتی متناسب با مظهریت وی ظهور کرد،همچنان که در وجود انسان کامل نیز همین‏ حکم جاری است،پس حیات بخشیدن به‏ مردگان،با عنایت خاص فایض شدن روح بر وی‏ میسر و ممکن است.

انسان با داشتن مقام خلافت اللهی استعداد رسیدن به کمال را دارد لذا هر کس به مقام کمال‏ نیز دارای همان نیروهایی خواهد بود که‏ عیسی(ع)از آن برخوردار بود پس انسان کامل‏ که به مصداق آیه قرآن همچون عیسی از«کلمة الله»که همان امر اوست«کن»،از همان نیروها برخوردار است و همان کاری می‏تواند بکند که‏ روح القدس کرد:

«انما امره اذا اردا شیئا ان یقول‏ له«کن»فیکون

/سورهء یس آیه 82

عنایت

عمل احیاء موتی باید مقرون به«عنایت حق» که در قرآن از آن با عبارت«باذن الله»یاد شده‏ است باشد تا آنکه دمیدن در چیزی سبب‏ احیای او باشد یعنی عنایت با اذن الله به بنده برای‏ اجرای فعل،تنها امر به شدن و انجام آن نیست، بلکه اظهار اقتدار او به عمل خارق العاده است و این عنایت و اذان بر دو نوع است:

الف:ذاتی قدیم ب:عرضی حادث

اولی نیروی مستعد ساختن و قابل نمودن‏ وجود عینی عبد وسیله حق است تا آنکه بنده به‏ هنگام تجلی حق بر او،به فیض اقدس در عالم‏ اعیان و در ازل تعین یابد(مرتبه احدیت)

دومی،تمکین عبد از تصرف ذات حق به‏ الهام یا وحی است برای تصرف حق،هنگامی‏ که جمیع شرایط به طریق تجلی به فیض اقدس‏ فراهم شده باشد که از این مرحله به فیض مقدس‏ تعبیر شده است.خوارزمی به نقل از خواجه‏ ابو الوفا در این مرتبه می‏نویسد:

پیش از عقول و نه فلک و روز و روزگار پیش از وجود آب و هوا و زمین و نار

روزی که روزگار نبود و نکرده بود بر تخته وجود،قلم صورتی نگار

بودیم ذات حضرت حق را چو آینه‏ اسرار مختفی همه از ما شد آشکار

چون حضرت وجوب و غنا را علی الدوام‏ در کار بود حضرت اسکان و افتقار

پس هر دو حضرتند مثال دو آینه‏ در هر یک از دو آینه اشکال بی شمار

زان روز تا به روز ابد هر چه نام یافت‏ جز بر دو آینه نبود جمله را مدار

این نکته‏ای است مشکل و مغلق گمان مبر کز غیر کسب کرد کمالات کردگار

زیرا که عین یکدیگرند این دو آینه‏ عین و نه عین،غیر و نه غیر،اینست کار و بار

اینجاست عقل،عامی و نادان و اجنبی‏ اینجاست و هم،واله و مجنون و بیقرار

آغاز کرد قصهء خود«بو الوفا»ولیک‏ بی گاه بود لاجرمش کرد اختصار

خوارزمی-شرح فصوص ص 512 چنانکه گفته شد عطا و موهبت و بخشش‏ خداوند بر بندگان رحمت است و این رحمت و عطا بر دست مظاهر آن رحمت(بندگان)ظاهر می‏شود و آن بر دو نوع است چنانکه شرحش‏ گذشت پس:عطای ذاتی حق که منشاء آن ذات‏ حق است،فیض اقدس،نامیده می‏شود که برتر از مقام اسمایی است.به عبارت دیگر آنچه که‏ آنچه که از ذات حق بر ذاتش فایض می‏شود و آن‏ اعیان و استعدادها حاصل می‏شود.

و آنچه که بر طبایع کلی خارج از اعیان و استعدادها فایض می‏شود فیض مقدس است‏ یعنی تجلی وجودی است که موجب ظهور و تعین استعدادها و اعیان در خارج است که همان‏ تجلیات اسماء و نفس رحمانی و وجود منبسط است و آنچه که بر طبایع انسان‏ها و اشخاص‏ بر حسب مراتب فائض می‏شود مرتبه پایین‏تر از فیض مقدس است از فیض مقدس می‏توان همان‏ جبرئیل را در نظر آورد(5)در آن صورت فیض‏ اقدس همان کلمة الله خواهد بود که وسیله فیض‏ مقدس-جبرییل به مریم القاء شده است.

انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمة القیها الی مریم و روح منه

/سوره نسا آیه 171

همیشه فیض فضل حق تعالی‏ بود از شأن خود اندر تجلی

از آن جانب بود ایجاد و تکمیل‏ وزین جانب بود هر لحظه تبدیل

(شرح گلشن راز لاهیجی-ص 233)

(1)-گروهی حی را و گروهی علم را پیشوای اسامی سبعه‏ می‏دانند در این طبقه بندی«علم»«امام اسما»در نظر آمده و حیات در مرتبه آخر قرار گرفته است.

(2)-نفس منطبعه همان نفس فلکی است،حکما گویند: افلاک را دو محرک است:یکی محرک قریب که عبارت از نیروی مجرد از ماده و آن نفس ناطقه و مدبره است که در متن‏ یاد شد که همان عقل و عالم امر است.دوم:محرک بعید که‏ عبارت از نیروی جسمانی ساری و جاری در جرم اجسام است‏ و آن نیروی منطبعه است.

پس افلاک دارای دو نفس هستند:1-نفس ناطقه مدیره‏2- نفس منطبعه ساری در جرم آنها ر ک:فرهنگ علوم عقلی‏ سجادی و فرهنگ معین

(3)-تجلی ذاتی،تجلی ای است که مبدأ آن ذات باشد بی اعتبار صفتی از صفات.هر چند که این تجلی جز به واسطه اسماء و صفات حاصل نمی‏شود،چون حق تعالی از حیث ذات بر موجودات تجلی نکند و تجلی او از ورای حجابی از حجاب‏های اسم باشد.

تجلی شهودی،عبارت از ظهور وجودی که به اسم النور مسمی است،و آن ظهور حق باشد به صورت اسماء خود در اکوان(ممکنات)آنچنان که خود صور اوست،و این ظهور به«نفس الرحمن»تعبیر می‏شود که همه موجودات از«فیض‏ وجود او»جامه هستی در بر می‏کنند.

(4)-ر ک:سوره آل عمران آیه 49:

انی اخلق لکم من الطین‏ کهیئته الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا اباذن الله...واحی الموتی‏ باذن الله...

(5)-جبرییل:فرشته وحی در فلسفه ذوقی کنایه از عقل دهم یا عقل فعال است که حاکم بر عالم ناسوت و رب النوع انسان‏ است.در ادبیات عرفانی آخرین مرحله کلمات الله در مرحله‏ نزول است و آخرین کلمات جبریل است که ارواح آدمیان از این کلمه است.فرهنگ اصطلاحات عرفانی-دکتر سجادی